

فدرالیسم متضمن حقوق ملی

- پاسخی کوتاه به پرسشی مهم -

ناصر ایرانپور

خواننده‌ای گرامی به نام آقای "جمال" که افتخار آشنایی حضوری با آن را نیافته‌ام، انتقادات و پرسشهایی را پیرامون چند نوشته‌ای که در همین سایت ("ایران گلوبال") منتشر نموده‌ام، متوجه من نموده‌اند. ایشان می‌فرمایند که تلاش برای بنای یک جامعه‌ی فدرال بی‌فایده است، چرا که "ایران‌گرا"ها هنوز حاضر نشده‌اند حقوقی برای ملیتهای ایرانی قائل شوند. لذا به زعم ایشان باید تلاشها را متوجه **استقلال کردستان** نمود.

از آنجا که احتمال می‌دهم این پرسشها از زاویه‌های مختلف برای افراد دیگری نیز مطرح باشند، پاسخ کوتاه به آنها را به این شکل در معرض توجه علاقمندان قرار می‌دهم. بحث محوری این نوشته این است که **آیا تلاش برای بنای یک جامعه‌ی فدرال در ایران بی‌فایده است، چرا که "ایران‌گرا"ها هنوز حاضر نشده‌اند حقوقی برای ملیتهای ایرانی قائل شوند؟**

پیشاپیش متذکر شوم که بر اساس برداشت شخصی خودم، پیوسته به تعداد کسانی که چون "جمال" از دستیابی به حقوق ملی خود در چهارچوب ایران مأیوس می‌شوند و به همین جهت در کردستان احزابی که خواهان فدرالیسم هستند را تحت فشار سیاسی و روانی قرار می‌دهند، افزوده می‌شود.

جامعه‌ی سیاسی ایرانی مدتهاست که از این لحاظ انشقاق پیدا کرده است. این پدیده قبل از هر چیز ریشه در بی‌توجهی نیروهایی به مسأله‌ی ملی دارد که خود را "سراسری" محسوب می‌کنند. البته این جبهه نیز خود در حال تجزیه‌شدن است و نیروها و شخصیتهای هر چه بیشتری جدیت و ضرورت پرداختن به موضوع را درک نموده‌اند که امیدوارم این روند ادامه یابد.

تلاش من در چند سال اخیر دوسویه بوده است:

- از یک سو درصدم، نیروها و شخصیتهای دموکراتی را که غافل از این مسأله مانده‌اند، متقاعد کنم که نپرداختن به آن طبیعتاً بدون پیامد برای چهارچوب کنونی ایران نخواهد ماند و به لحاظ پایداری به دموکراسی مسأله‌ساز است و
- از سوی دیگر رو به عزیزی از ملیتهای ستم‌کشیده‌ی ایران استدلال کنم که استقلال بهترین راه حل نیست و اصولی‌ترین راه این است که خوشبختی خود را در چهارچوب ایران جستجو کنیم.

توجه شما را به این بحث جلب می‌کنم.

کاک جمال عزیزم،

نخست اینکه عذر می‌خواهم از اینکه این کامنت شما را هم همین الان ملاحظه نمودم. نمی‌دانم آن را قبلاً زیر کدام مقاله گذاشته بودید که متوجه آن نشده بودم. به هر حال، میل دارم آن را به حساب کم‌سویی چشمانم بگذارید و نه بی‌عنایتی، چه که براستی مطلب شما را شایسته‌ی پاسخ می‌دانم.

دوم اینکه عرض کنم که من در این باره بارها سخن گفته‌ام. نظر شما را برای نمونه به مقاله‌ی کوتاه "استقلال؛ مطالبه یا حق" در سایت جلب می‌نمایم. همچنین ممنون خواهم شد، اگر به متن پاسخهایی که به پرسشهای مراجعه‌کنندگان سایت "بوروه‌لات" داده‌ام و به زبان گُردی در آن سایت و سایت خود انتشار یافته‌اند، نیز توجه فرمائید، تا حتی‌المقدور از اطاله‌ی کلام و تکرار مکررات جلوگیری شود.

و اما پاسخ به پرسشها و ایرادات شما:

کاک جمال جان،

۱. در جامعه‌ی گُردی هم به مانند هر جامعه‌ی سیاسی دیگری نظرات متفاوت وجود دارد:

- کسانی هستند که هنوز ساز به قول خودشان "ناسیونالیسم ایرانی" را می‌زنند و خود را به لحاظ سیاسی و فرهنگی و مذهبی آسیمیله کرده‌اند؛
- کسانی نیز داشته‌ایم که شعار خودمختاری را اشتباه قلمداد نموده‌اند (شخصیتهای چون آقای امیر قاضی و غیره) و به دلایلی بر آن هستند که کردستان می‌بایست از ابتدا شعار استقلال را مطرح می‌ساخت.

○ نیروها و کسانی نیز در میانمان هستند که "حق تعیین سرنوشت" (رفراندوم) و حقوق برابر شهروندی را مطرح کرده‌اند و می‌کنند (کومله‌ی حزب کمونیست ایران).

○ نیروهایی هم داشته‌ایم که خودمختاری و فدرالیسم را راه حل اصولی دانسته‌اند.

این تنوع نظر در میان سیاسیون و کنشگران کردستان از فرهنگ سیاسی نسبتاً بالا، از پویایی جامعه‌ی سیاسی گُرد و از پلورالیسم تحزب و نظری در آن حکایت دارد، لذا باید به فال نیک گرفت که ما در کردستان ایران جریانات با گرایشات مختلف در این حوزه داریم.

۲. اما دیدگاه مسلط تاکنون حل مسأله‌ی گُرد در چهارچوب ایران بوده است که حزب دمکرات کردستان (ایران) و حزب کومله‌ی کردستان (همه‌ی بخشهای آن) از دهه‌های پیش مطرح ساخته‌اند و برای آن مبارزه می‌کنند. بنابراین به تصور من خواست استقلال آمال مردم و احزاب کردستان ایران نبوده و نیست. شما کدام حزب سیاسی مطرح کردستان ایران را می‌شناسید که چنین مطالبه و آماجی داشته باشد؟

۳. به عقیده‌ی شخصی خود من هم، فدرالیسم و دمکراسی تسهیمی واقعی قادر است در ایران معضل شوینیسیم و تمرکز قدرت سیاسی را حل کند. چه دلیلی می‌تواند وجود داشته باشد که این مهم در کشورهایی چون سویس، بلژیک، اسپانیا، کانادا، ... میسر باشد، اما در ایران نه؟ درک من از فدرالیسم نخست تأمین حق تعیین سرنوشت درونی به شکل خودمدیری و خودحکومتی است و دوم مشارکت در حاکمیت مشترک فدرال مرکزی. ایران دیر یا زود به این سمت و سو خواهد رفت. (توجه شما را برای نمونه به مقاله‌ی آقای عباس عبدی در همین سایت جلب می‌کنم).

۴. مخالفت من با استقلال نه از موضع اصولی (پرنسیپال) و حقوقی، که از موضع عقلانی (راسیونالیستی) و پراگماتیستی است. طبیعتاً گُرد هم می‌تواند و حق و شایستگی این را هم دارد چون هر ملت دیگری دولت مستقل خود را داشته باشد. اما دفاع از حق، به مثابه‌ی دفاع از مشروعیت و درستی استفاده از این حق تحت هر شرایطی نیست. شما یقیناً طرفدار حق قانونی طلاق هستید، اما خواستار طلاق تحت هر شرایطی نیستید. ما نیز این حق را باید برای خود قائل باشیم که اگر به مطالبات برحق خود در چهارچوب ایران دست نیابیم، جدا شویم. اما آیا این مطالبات در چهارچوب ایران دستیافتنی نیستند؟ به نظر من که هستند.

۵. گفتم به لحاظ پراگماتیسی و عقلانی راه حل فدرالیستی را ترجیح می‌دهم: جهان امروز گلوبال است، به هم پیوسته است، بغرنج و درهم تنیده است. هزاران امر و معضل و مسأله وجود دارند که ملتها و کشورهای حتی مقتدر به تنهایی از حل آنها عاجزند، لذا ائتلاف بوجود می‌آورند. ما شاهد ائتلافهایی در آمریکای شمالی، آسیای شرقی و اروپا هستیم. در چهارچوب این ائتلافها مرزها اهمیت و جایگاه خود را از دست می‌دهند و همگرایی آگاهانه و با برنامه جای آنها را می‌گیرد. این امر حتی شامل اتحادهای نظامی و هارمونیزه کردن نیروهای انتظامی هم شده است. به زودی در تمام ۲۷ کشور اتحادیه‌ی اروپا یک نوع پوشش پلیس را خواهیم داشت. آری، اینها تنها نمونه‌های کوچکی هستند. به اعتقاد من **زمان دولتهای ملی بسر آمده است**، هر چند چنین دولتهایی در گذشته هم چندان موفق نبوده‌اند و در بسیاری موارد تبعیض و تنش را نیز در پی داشته‌اند. اما به هر حال، آن جوامعی نیز که بر "استقلال ملی" خود پای فشرده‌اند، امروز خود آگاهانه و مستمر بخشی از صلاحیتها را به مرکزی خواهند داد که خود در ساختن آنها سهیم هستند و بخشهایی چون امور پولی و مالی، امور نظامی و امنیتی، امر مهم محیط زیست و انرژی، سیاستهای درازمدت اقتصادی و بسیاری از مسائل مهم دیگر را با هم حل و فصل و سامان و سازمان می‌دهند. توجه داشته باشیم که اروپا چقدر از خود کشتار کرد. شاید هیچ نقطه‌ای از جهان به اندازه‌ی اروپا درد و رنج جنگ و ناسیونالیسم و مرکزکشی را نکشیده باشد. اما می‌بینیم امروز دارند روز به روز به همدیگر نزدیک‌تر می‌شوند و لوکزامبورگ کوچک در کنار آلمان و فرانسه‌ی قدرتمند تازه وزن و اعتبار پیدا می‌کند و به میانجی و موتور وحدت اروپا نیز تبدیل می‌شود. آیا با چنین درسی رواست که ما نخست ره جدایی پیمائیم، تا بعد به این استنتاج برسیم که بهتر است مرزها را بین خود برداریم؟ به عقیده‌ی من، خیر. آری، استقلال تبعیض ملی را از میان برمی‌دارد. اما آیا ما تنها این مشکل را داریم؟ خیر، ما مشکلات زیادی داریم، با چالشهای بس بزرگی روبرو هستیم؛ به عقیده‌ی من فدرالیسم واقعی و نه صوری، این پتانسیل را در خود نهفته دارد که بر همه‌ی این عقب‌ماندگی‌ها در ایران و کردستان فائق آئیم. آری، همانطور که می‌بینید افق من ناسیونالیستی نیست، تنها ناظر بر رفع ستم ملی نیست، بلکه دستیابی به یک ساختار اجتماعی (دولت رفاه)، حقوقی (دولت قانونمدار)، سکولار (جدایی دین و ایدئولوژی

از ساختار حقوقی، قضایی، سیاسی، آموزشی، رسانه‌ای)، به یک اقتصاد پویا ("بازار اقتصاد اجتماعی"، بر پایه‌ی از سویی مالکیت خصوصی و از سوی دیگر مهار سرمایه‌ی کلان)، غلبه بر سنت و پانهادن در مدرنیته (که در آن تأخیری صد ساله داریم) و غیره است. دستیابی به همه‌ی اینها را در فدرالیسم و در ایران ممکن تر می‌دانم، مشروط بر اینکه این نظام در گام نخست همه‌ی امتیازات و تبعیضات بر پایه‌ی قومیت و مذهب و جنسیت را از میان بردارد.

۶. پرسشی که در این جا پیش می‌آید این است که خوب تکلیف چیست اگر چنین نظامی با چنین مختصاتی قابل دستیابی نباشد. پاسخ صریح من به آن این است که در چنین حالتی باید حق تعیین سرنوشت برونی، یعنی استقلال را مطرح نمود. چرا؟ چون بر این اعتقادم که فرد گُرد، آذری، عرب، بلوچ، ترکمن آزاد نخواهد بود، چنانچه جامعه و کلکتیوی که در آن زیست می‌کنند، آزاد نباشد و در قیومیت و استعمار و انقیاد دیگران باشد. آری در چنین شرایطی و تنها در چنین شرایطی تبدیل حق استقلال را به مطالبه‌ی استقلال درست می‌دانم. اما این امر در حال حاضر از نظر من بلاموضوع است، چرا که ملاک من برای تصمیم‌گیری ساختار سیاسی کنونی نیست، بلکه آن جامعه‌ای است که بعد از این حکومت با همراهی دیگر نیروهای ایرانی بنا می‌کنیم. آن هنگام خواهیم دید که آیا این بستر لازم برای رفع ستم ملی، برای پیشرفت، دموکراسی، عدالت و امنیت مردم کردستان فراهم است یا نه، که من - همانطور که گفتم - خوشبینم که فراهم خواهد شد.

۷. فرموده‌اید که برای تصمیم‌گیری در مورد هر ساختار و قواره‌ی سیاسی باید در کردستان رفتارندوم کرد. البته که باید چنین کرد. آنچه که من مطرح می‌کنم، پیشنهاد یک شهروند، یک گزینه‌ی سیاسی بیش نیست. فدرالیسم هیچ قدوسی ندارد، مکتب سیاسی و ایدئولوژیکی معینی نیست، بلکه تنها یک راه حل پراگماتیستی است که بشریت ترقیخواه به شرم خود به آن دست یافته است.

۸. فرموده‌اید که خیلی در مقابل افرادی که از موضع شوونیستی یورش می‌آورند، کوتاه می‌آیم. شما راست می‌گوئید. اولاً اینکه طبیعتاً نمی‌خواهم چون آنان باشم. دوماً اینکه غیر از این حضرات انسانهای فرهیخته‌ای هم هستند که این سطور را می‌خوانند که برخورد خشن آنها را هم رنجور خواهد نمود. سوماً اینکه گفتنی‌های هنوز نگفته بسیار زیاد دارم و از استدلال کم نمی‌آورم که به هتاک می‌توسل شوم. چهارماً میدان نبرد و حریفان خود را خود انتخاب می‌کنم و اجازه نمی‌دهم که آنها مرا نخواست به میدان بی‌نجات خود بکشاند.

۹. این افراد را شما "ایران‌گرا" نامیده‌اید. کاک جمال جان، این افراد نه تنها "ایران‌گرا" نیستند، بلکه به وحشتناکترین وجه ممکن تیشه به ریشه‌ی ایران می‌زنند. و این به اصطلاح "ایران‌ی" که آنها به دفاع از آن برخاسته‌اند، تنها مکتب شوونیسم خودشان و ساختار سیاسی حاکم در زمان شاه و شیخ است و ارتباطی با مردم ایران، از جمله و به ویژه سخنوران فارس‌زبان ایران ندارد. این مردم را فرهیخته‌تر از آن می‌دانم که بخواهم مرز بین آنان و این انسانهای متعلق به دوران استعمار و امپراطوریها را که در سودای دست یافتن به سراب عظمت "ملت ایران" بر اساس یک زبان و مذهب هستند، مخدوش سازم. این انسانها را به جامعه‌ی ایران بسط ندهیم. از چنین معجوناتی در همه‌ی جوامع یافت می‌شوند. در همین اروپای آزاد همکیشان نژادپرست آنها برخی اوقات در شهرداریها و پارلمانهای منطقه‌ای یکی دو نماینده هم دارند. اما از موارد استثنائی که بگذریم، فاکتوری نیستند و از سوی اکثریت قریب به اتفاق این جوامع دفع و طرد می‌شوند. در ایران نیز چنین است. من به جد معتقدم که همبستگی بخشهای مختلف جامعه‌ی ایران و به ویژه فرهنگ بالای تسامح و مدارای قومی - ملی در آن در یک بستر دموکراتیک و آزاد به اهانتها و تعرضات شوونیستی آنها میدان نخواهد داد. نه "ناسیونالیسم" و نه اسلام‌یسم و شیعه‌گری، مکاتبی نیستند که مردم ایران را نمایندگی کنند. به همین دلیل حکومتهای قبل و بعد از انقلاب بهمن نماینده‌ی مردم ایران نبوده‌اند و نیستند. هر دو امتحان خود را داده‌اند و در آن به سختی مردود شده‌اند. لذا ایران را دو دستی تحویل آنها ندهیم.

با سپاس از توجه شما دوست عزیز

ناصر ایرانپور

آلمان فدرال، ۱۲ مه ۲۰۰۹

کامنت مورد بحث:

<http://www.iranglobal.info/meinungedit.php?fileid=archive/komentar/051206Hc9188E.txt>